

معانی و انواع مفردات فارسی

اکبر بهروز

« و »

« و » حرف سی‌ام الفبای فارسی ، بیست و ششم الفبای عربی و ششم الفبای ابجدی است . در ترتیب الفبای عربی این حرف را بعد از « ه » می‌آورند . ولی در فارسی پیش از « ه » می‌آید . در حساب جمل آنرا شش می‌گیرند .

« و » در زبان فارسی هم یکی از الفباست و هم نشانه‌ای است برای نمایاندن اصوات مختلف، و هم یکی از انواع کلمه (حرف یا ادات) می‌باشد. «و» در زبان فارسی تلفظهای زیر را دارد :

۱- ۵ ، مانند :

ساقیا برخیز و در ده جام را خاک بر سر کن غم ایام را
(حافظ)

۲- ۵۷ ، مانند : گودی .

رونق عهد شبابست دگر بستان را
می‌رسد مژده گل بلبل خوش الحان را
(حافظ)

۳- ü ، مانند : زائو ، جادو .

دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند
گل آدم بسرشتند و به پیمانہ زدند
(حافظ)

۴- ۷۸ ، مانند :

« و نام منزل دهم جبهه‌ای پیشانی شیر ، و چهار ستاره‌اند روشن ، پیچیده ، نهاده از شمال سوی جنوب ، و زیشان روشنتر آنست که سوی جنوب است ، و او را قلب الاسدالملکی خوانند »

(التفهیم ص ۱۰۹)

یتیم اربگرید که نازش خرد و گر خشم گیرد که بارش برد
(سعدی)

۵- vo ، مانند :

روی به محراب نهادن چه سود دل به بخارا و بتان طراز
(رودکی)

در این مقاله بحث می‌کنیم از انواع «و» در زبان فارسی ، و معانی گوناگون « و » در جمله‌های فارسی .

انواع « و »

« و » معروف (ū) حرف مد است . در قدیم این « و » را معروف می‌نامیدند ، مانند : بوم ، موی .

« و » مجهول (ō) آنست که خود « و » را تلفظ نمی‌کردند و بجای آن ضمهٔ ماقبل « و » را اشباع کرده « ō » تلفظ می‌کردند ، مانند : روز ، کور ، شور .

« و » مجهول در قدیم معمول بوده ولی امروز جز در بعضی جاها از قبیل افغانستان و پاکستان^۱ ، تلفظ « و » مجهول از بین رفته و آنرا هم مانند « و » معروف تلفظ می‌کنند .

در آذربایجان ، هنوز « و » مجهول را در بعضی کلمات استعمال می‌کنند ، مانند : گور (Gōr) . کور (Kōr)^۲ .

۱- فرهنگ معین .

۲- دستور زبان ، آقای دکتر خیامپور ص ۲۰ .

« و » بیان ضمه (O) برای بیان حرکه ماقبل نوشته می شود، مانند:

دو ، تو .

در برهان قاطع می نویسد: « چون الفاظ فارسی کم از دو حرفی نبود، اول متحرک و دویم ساکن و آخر جمیع کلمات فارسی ساکن می باشد، بعد از حرف تایی قرشت و دال ابجد و جیم فارسی مضموم و او بیان ضمه آورند، همچو « تو » و « دو » و « چو » تا کلمه را بدان وقف توان نمود و از این و او بغیر از بیان ضمه ماقبل فایده ای یافته نشد^۱ .

درباره این « و » ، المعجم فی معاییر اشعار العجم می نویسد:

« حرف و او ، وزواید آن دواست ، . . . و او بیان ضمه . و آن

و او دو و تواست کی در صحیح لغت دری ملفوظ نگردد و در کتابت برای دلالت ضمه ماقبل آن نویسند و نشاید که آنرا روی سازند مگر کی قافیت موصول باشد چنانکه شاعر گفته است :

« برود هوش و دل اگر بروی هوش و دل رفته گیر اگر تو توی^۲ »

« و » معدوله ، که آنرا « و » اشمام ضمه هم می گویند ، و او یست

که پس از حرف « خ » می نویسند ولی نمی خوانند، مانند : خواب ، خویش .

این « و » در زبان قدیم تلفظ مخصوصی داشته که امروزه از بین رفته و

جز در بعضی جاها معمول نیست . برهان قاطع درباره این « و » می نویسد :

« . . . و او یست که آنرا معدوله گویند از جهت آنکه از او عدول کرده

به حرف دیگر متکلم می شوند و آن خوب بتلفظ در نمی آید . و آنرا

و او اشمام ضمه نیز می گویند به این تقریب که آنرا البته بعد از خای

۱- برهان قاطع ، ص کز .

۲- المعجم ، ص ۲۴۱ .

نقطه‌دار مفتوح می‌نویسند و این فتحه، فتحه خالص نیست بلکه بویی از ضمه دارد. چه اشمام بمعنی بوی بردن باشد و^۱

پیش از «و» معدوله حرف «خ» و پس از آن یکی از حروف: (د، ر، ز، س، ش، ن، و، ه، ی) می‌آید چنانکه شاعر گفته:

نیست بعد از واو معدوله مگر این حرفها

دال و را و زا و سین و شین و نون و ها و یا

«و» پسوند (وا) ، که به آخر کلمه دیگری می‌آید و دلالت بردارندگی و صاحبیت می‌کند. موارد استعمال آن بقرار زیر است:

۱- به آخر اسم ملحق می‌شود و دلالت بردارندگی می‌کند، مانند: ریشو.

چه صادق و چه منکر چه مقبل و چه مدبر

چه صامت و چه ناطق چه کوسه و چه ریشو^۲

۲- به آخر اسم می‌پیوندد و افاده کثرت امری مربوط بدان اسم می‌کند، مانند: شکمو (بسیار شکمخواره).

۳- به آخر اسم می‌پیوندد و آنرا مصغر می‌سازد، مانند:

با ما نظری نمی‌کند ای پسرو چشم‌خوش تو که آفرین باد برو^۳

۴- به آخر اسم در می‌آید و آنرا معرفه می‌سازد نظیر «ال» عربی، مانند: کتابو، میزو^۴.

۵- به آخر اسم یا ریشه فعل می‌آید و بر کثرت دلالت می‌کند،

۱- برهان قاطع، ص کج.

۲- آندراج.

۳- المعجم، ص ۲۴۱.

۴- معانی حروف مفرده، ص ۳۸.

مانند: ریغو (آنکه خود را ملوث سازد)^۱.

۶- به آخر اسم یا ریشه فعل می‌چسبد و صفت فاعلی می‌سازد، مانند: زائو^۲.

۷- به آخر اسم می‌آید و صفت نسبی می‌سازد، مانند: هندو^۳.
«و» حرف ربط، عطف، (vo, va, o) که دو چیز را بهم ارتباط می‌دهد، یعنی مابعد خود را به ماقبل پیوند داده، درحکم و نسبت با ماقبل شریک می‌نماید، مانند: احمد و علی رفتند.

«و» ربط و یا عطف در معانی زیر می‌آید:

۱- برای عطف، مانند:

این همه هیچ است چون می‌بگذرد

بخت و بخت و امر و نهی و گیر و دار
(سعدی)

این «و» را گاهی حذف می‌کنند^۴، مانند:

بقدر هر سکون راحت بود بنگر مراتب را

دویدن، رفتن، استادن، نشستن، خفتن و مردن
(صائب)

«و» عطف در قدیم گاهی در شعر بهنگام قرائت و تقطیع حذف

می‌شده^۵، مانند:

پارم بمکه دیدی آسوده دل چو کعبه

رطب اللسان چو زمزم و بر کعبه آفرین گر....

۱- فرهنگ معین.

۲- فرهنگ معین.

۳- فرهنگ نفیسی.

۴- دستور زبان، آقای دکتر خیامپور، ص ۱۸۵.

۵- فرهنگ معین.

امسال بین که رفتم زی مکّه مکارم

دیدم حریم حرمت و کعبه درو مجاور...

(خاقانی)

۲- در حالی که ، در صورتی که ، و حال آنکه ، مانند :

« بزرگمهر را پرسیدند که سبب چه بود که پادشاهی آل ساسان

ویران گشت و تو تدبیرگر او بودی . . . »

(سیاستنامه ۲۲۸)

گفتا بجرم آنکه بهفتاد سالگی تدبیر سودمی کنی و جای ماتمست

(سعدی)

« برخاستم و آواز دادم بنخدمتگاران تا شمع بر افروختند و به گرما به

رفتم و دست و روی بشستم و قرار نبود . . . »

(بیهقی ۱۷۲)

برفتند و لبها پر از آفرین ز دادار بر شاه ایران زمین

(فردوسی)

۳- با آنکه ، با وجودی که^۱ ، مانند :

« اگر ما دل درین دیار بندیم کار دشوار شود ، و چندین ولایت

بشمشیر گرفته‌ایم و سخت با نام است . آخر فرع است و دل در فرع

بستن و اصل را بجای ماندن محال است . »

(بیهقی ۱۹-۱۸)

۴- گاهی معنی علیت و معلولیت می‌دهد ، مانند :

چنانکه مثل است ، يك تیر و جنازه .

یعنی چنان يك تیر که بسبب آن آدمی صاحب جنازه می‌شود.^۲

۵- که ، مانند :

۱- فرهنگ معین .

۲- آندراج .

«مقدمی از ایشان بر برجی از قلعت بود و بسیار شوخی می‌کرد
و مسلمانان را بدرد می‌داشت».

(بیهقی ۱۱۴)

۶- برای اظهار تبری و تباین^۱، و استبعاد^۲ مانند:

من و انکار شراب این چه حکایت باشد

غالباً اینقدرم عقل و کفایت باشد

(حافظ)

۷- برای اضراب^۳، مانند:

گردون‌سیاستی و بجنب عتاب تو جورزمانه و ستم آسمان خوشست

(ثنایی)

یعنی بلکه بجنب عتاب تو...

۸- ملازمت^۴، مانند:

دگر سرمن و بالین عافیت هیپات بدین هوس که سر خاکسارمن دارد

(سعدی)

جز از جنگ دیگر نبینیم راه زبونی نه خوبست و چندین سپاه

(فردوسی)

۹- برای تردید یا^۵، مانند:

گل همین پنج روز و شش باشد وین گلستان همیشه خوش باشد

(سعدی)

۱۰- بمعنی اما، ولی^۶، مانند:

۱- دستور فرخ، ص ۳۹۶.

۲- فرهنگ معین.

۳- آنندراج.

۴- دستور فرخ، ص ۸۰۹.

۵- لغت نامه.

۶- معانی حروف مفرده، ص ۳۷.

۷- لغت نامه.

آن عجب نیست که سرگشته بود طالب دوست

عجب آنست که من واصل و سرگردانم
(سعدی)

۱۱- ببرکت ، بسبب ، در سایه ، مانند :

مرا يك درم بود و برداشتند به کشتی و درویش بگذاشتند
(سعدی)

« و » حرف اضافه^۱ (va, o) که در معانی زیر به کار می رود.

۱- مقابله ، در برابر ، مانند :

همه لشکر طوس با این سپاه چو گاو سپید است و موی سیاه
(فردوسی)

۲- معاوضه و مبادله^۲ ، مانند :

ز شوق کوی تو پا در گلم ز عمر چه سود

هزار جان گرامی و يك قدم رفتار
(عرفی)

۳- مساوات^۳ ، مانند :

عیب جوانی نپذیرفته اند پیری و صدعیب چنین گفته اند
(نظامی)

۴- موازنه^۴ ، مانند :

صد حدیث از توبه و يك جنبش از بادریع

صد حدیث از محشر و يك جلوه از بالای بار
(مفلق تهرانی)

۵- نیست^۵ ، مانند :

۱- فرهنگ معین .

۲- آندراج .

۳- دستور زبان آقای دکتر خیامپور، ص ۱۸۶ .

۴- دستور فرخ ، ص ۳۹۳ .

۵- دستور زبان خانم طلعت بشار، ص ۳۹۶؛ دستور آقای دکتر خیامپور، ص ۱۸۶ .

من و اسب شبدیز و شمشیر تیز نکیرم فریب و ندارم گریز
(فردوسی)

۶- برای تأکید و تکرار و تصریح حالت ، مانند :

درین بود و سر بر زمین فدا که گفتند در گوش جانش ندا
(سعدی)

« و » قید^۱ (va, o) ، که معنی مخصوصاً ، خاصه می‌دهد ، مانند :
«سزاوارتر چیزی که خردمندان از آن تحرز نموده‌اند بی‌وفائی
و غدر است خاصه در حق دوستان ، و از برای زنان که نه در ایشان حسن
عهد صورت بندد و نه از ایشان وفا و مردمی چشم توان داشت» .

(کلیده تصحیح مینوی ۲۴۸)^۱

« مسلمانان سیستان گفتند اگر پیغمبر ماصلم با خلفای راشدین
این کرده‌اند [یعنی گبران را در حال صلح کشته‌اند] با گروهی که با ایشان
صلح کردند تا ما نیز این کار تمام کنیم اگر نه و نبوده است این ، کاری
نباید کرد که اندر شریعت اسلام نیست و اندر صلح. (یعنی خاصه اندر صلح).
(تاریخ سیستان)^۲»

تلفظ « و » حرف عطف ، حرف اضافه ، قید :

«و» حرف عطف و حرف اضافه و قید، در نثر اگر بین دو کلمه آمد،
بصورت o تلفظ می‌کنند ، مانند : احمد و حسن ، نشست و برخاست ،
نیک و بد . اگر بین دو جمله آمد بصورت va تلفظ می‌کنند ، مانند :
حسن آمد و حسین رفت . اما در شعر تلفظ « و » مربوط است به وزن
شعر ، یعنی اگر وزن شعر اقتضا کند آنجا که باید o تلفظ کرد va تلفظ

۱- فرهنگ معین .

۲- لغت نامه .

می‌کنند و برعکس .

دربارهٔ تلفظ « و » عطف در فرهنگ معین هم مطلبی آمده است که عیناً نقل می‌کنیم :

« و » عطف در پهلوی بصورت u تلفظ می‌شد . و در قرون اولی اسلامی نیز بهمین صورت بوده و بعدها بصورت o درآمده . ازسوی دیگر « و » عطف عربی (va) در فارسی تأثیر کرده و در تلفظ هرج و مرجی پدید آمده ، اما می‌توان قواعدی برای فرق این دو آورد :

الف - بین دو اسم یا دو صفات « و » را بصورت o تلفظ کرد : حسن و حسین ، نیک و پسندیده (- غیاث : واو) .

ب - بین دو جمله « و » را بصورت va (عربی) تلفظ کرد : حسن آمد و حسین رفت (- غیاث : واو) .

ج - اگر در جمله یا عبارتی اسمها و صفت‌های متوالی آید ، آنها را باید بدسته‌های دو دو یا سه سه تقسیم کرد و در فواصل هر دسته « و » را بصورت o و در فاصلهٔ هر دو دسته « و » را بصورت va تلفظ کرد : « و دواوین این جماعت ناطق است بکمال و جمال ، و آلت وعدت ، و عدل و بذل ، و اصل و فضل ، و رای و تدبیر ، و تأیید و تأثیر این پادشاهان ماضیه ... » (چهارمقاله ، ۴۷) .

د - اگر « و » عطف در ابتدای جمله (مخصوصاً در شعر) باشد امروزه غالباً بصورت va تلفظ شود ، ولی احتمال می‌رود که در قدیم آنرا u (o) تلفظ می‌کردند (نظر مرحوم بهار) .

بعد از مصوت‌های بلند : â ، ù ، ï و مصوت‌های کوتاه : a ، o ، e ، « و » عطف vo تلفظ می‌شود ، مانند :

بتابی چو گویی که یزدان یکیست	ورایار و همتا و انباز نیست (فردوسی)
لحم او و شحم او دیگر نشد	او چنان بد جز که از منظر نشد (مولوی)
جوان را چو شد سال برسی و هفت	نه بر آرزو رفت گیتی برفت (فردوسی)
ز هندی و چینی و از بربری	ز مصری و از جامه شستری (فردوسی)
فرستاد صد بدره گنج درم	همان برده و جامه و بیش و کم (فردوسی)
کشته و مرده به پیشت ای قمر	به که شاه زندگان جای دگر (مولوی)

«بشو تو و برادر تو با نشانها و محبتهای من و سستی مکنید در یاد کرد من و توحید من و با خواندن بازان شوید بفرعون که او خود از حد بندگی در گذشته است».

(قصص قرآن ص ۲۵۱)

« و » حرف جواب یا ابتدائیه^۱ (va) ، که وقتی کسی می گوید : «سلام علیکم» مخاطب در جواب می گوید : «وعلیکم السلام» .

صاحب فرهنگ آندراج این « و » را ابتدائیه نامیده چنین تعریف کرده : « و آن چنانست که شخصی چیزی بگوید و دیگری ابتدا کرده آن کلام را تمام سازد ، چنانچه در جواب این بیت :

سلام علیک انوری کیف حالک مرا حال بی تو نه نیک است باری
و علیک السلام فخرالدین افتخار زمان و فخر زمین

« و » مخفف او (va) ، مانند ورا ، مرورا ، یعنی : او را و مرورا .

این « و » همیشه مفتوح تلفظ می شود چنانچه برهان قاطع هم

این « و » را جزو واوهای مفتوح آورده است.^۱

« و » دو صوتی (ow) دربارهٔ این « و » در فرهنگ معین چنین آمده است: «یکی از ديفتونگهای فارسی (و نیز عربی) که در قدیم به صورت aw تلفظ می‌شده: جو Jaw، مو maw، مولی mawlâ. تلفظ متأخر و معاصر این ديفتونگ ow است، مثلاً کلمات فوق را امروزه به صورت: Jow، mowla، mow تلفظ می‌کنند. توضیح - این ديفتونگ کم‌کم بطرف مصوت o متمایل می‌شود، مثلاً تلفظ کلمات فوق بصورت Jo، mo، molâ متمایل می‌گردد.

« و » زاید (va)، گاهی «و» زاید است چنانچه در برهان قاطع در ضمن بیان « و » مفتوح چنین آمده: «وسیم واو زایده است که آنرا بایای حطی متصل ساخته بگویند همچو «حق بطرف منست و یا حق بجانب اوست»^۲.

در فرهنگ نفیسی اشاره‌ای بر اتصال این « و » بایای حطی نشده و مثالهایی هم که آورده عبارت است از: و لیکن، و لیک، والحاصل^۳. این « و » همیشه مفتوح تلفظ می‌شود.

« و » قسم (va) که مخصوص زبان عربی است. گرچه فرهنگ نفیسی این « و » را هم جزو انواع « و » آورده، ولی باید دانست که این «و» در زبان فارسی جز باکلمه «الله» به‌مراه دیگر کلمات به‌کار نمی‌رود، و عبارت «والله» یعنی: بخدا سوگند می‌خورم، در زبان فارسی شبه جمله است. چون متضمن معنی جمله است.^۴

۱- برهان قاطع، ص کط.

۲- برهان قاطع، ص کط.

۳- فرهنگ نفیسی.

۴- دستور زبان آقای دکتر خیامپور، ص ۹۹.

مآخذ مورد استفاده

- ۱- بوستان سعدی ، تصحیح رستم علی‌یف ، تهران ۱۳۴۷ ه . ش .
- ۲- تاریخ بیهقی ، ابوالفضل بیهقی ، باهتمام دکتر غنی و دکتر فیاض ، تهران ۱۳۳۴ ه . ش .
- ۳- التفهیم لاوائل صناعة التنجیم ، ابوریحان بیرونی ، تصحیح همائی ، تهران ۱۳۱۸ ه . ش .
- ۴- دستور جامع زبان فارسی ، عبدالرحیم همایون فرخ ، تهران ه . ش .
- ۵- دستور زبان فارسی ، دکتر ع . خیامپور ، تیریز ۱۳۴۷ ه . ش .
- ۶- دیوان حافظ ، تصحیح محمد قزوینی و دکتر غنی ، تهران ه . ش .
- ۷- سیاستنامه ، خواجه نظام‌الملک ، تصحیح عباس اقبال ، تهران ۱۳۲۰ ه . ش .
- ۸- شاهنامه فردوسی ، بتوسط سعید نفیسی ، تهران ۱۳۱۴ ه . ش .
- ۹- فرهنگ آندراج ، دکتر دبیرسیاقي ، تهران ۱۳۳۵ ه . ش .
- ۱۰- فرهنگ معین ، دکتر محمد معین .
- ۱۱- قصص قرآن‌مجید ، سور آبادی ، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۴۷ .
- ۱۲- کلیات سعدی ، تصحیح فروغی ، تهران ۱۳۱۹ ه . ش .
- ۱۳- لغت نامه ، علامه دهخدا .
- ۱۴- هثنوی معنوی ، تصحیح نیکلسون ، ج ۶ - ۱ ، لیدن ۱۹۲۹ م .